

## بررسی زمینه‌ها و عوامل مسیحی سکولاریزم و مقایسه آن با اسلام معاصر

عبدالله صادقی<sup>۱</sup>

### چکیده

سکولاریزم خطری برای دین‌زدایی مردم دیندار و دنیاگرا کردن انسان‌هاست. ظهور و گسترش جریان سکولاریزم در پی شکل‌گیری عواملی است. با شناخت این عوامل می‌توان از شکل‌گیری یا حداقل از گسترش آن در میان جوامع دینی جلوگیری کرد. مسئله این نوشتار بررسی و شناخت عوامل شکل‌گیری سکولاریزم در مسیحیت است که می‌تواند همین عوامل در سایر جوامع نقش‌آفرینی کند. یافته‌ها حاکی از آن است که دو عامل اصلی الهیات و آموزه‌های مسیحیت و رخدادهای تاریخی و اجتماعی کلیسا در ظهور و گسترش سکولاریزم نقش مهمی را ایفا کرده است؛ گرچه علم‌گرایی و انسان‌محوری نیز زمینه‌ساز در شکل‌گیری سکولاریزم بوده است. این نوشتار یک تحقیق بنیادی، با رویکرد توصیفی و تحلیلی که با روش اسنادی (منابع مکتوب) به رشته تحریر درآمده است.

**کلیدواژه‌ها:** سکولاریزم، مسیحیت، کلیسای مسیحی، علم‌گرایی، انسان‌محوری، آموزه‌های مسیحی، رخدادهای تاریخی و اجتماعی.



### مقدمه

پیشرفت علوم تجربی باعث تغییر نگاه به دین گردید و دین را مجموعه‌ای از افکار، عقاید و احکام دست‌وپاگیر تصور می‌نمودند (علم و دین، صص. ۷۵-۷۷، به نقل از: آیت‌الله جوادی آملی، نسبت دین و دنیا، ص. ۴۵). هرچه گستره و حوزه پیشرفت علم تجربی نمایان‌تر می‌شد، نظریه سکولاریزم «جدایی دین از دنیا» در تفکرات و اندیشه‌های اندیشمندان قابل پذیرش‌تر و در نهایت امری مسلط تلقی گردید. آیت‌الله جوادی آملی در کتاب نسبت دین و دنیا چنین می‌آورد: «دوره نوزایی و رنسانس پیام‌آور قطعی جداانگاری دین و دنیا است» (جوادی آملی، نسبت دین و دنیا، ص. ۳۳).

البته نمی‌توان ریشه و علت اصلی این طرز تفکر را پیشرفت علوم تجربی دانست؛ زیرا در طول تاریخ این چالش بین دینداران و بی‌دینان وجود داشته است؛ ولی نقطه عطف «جداانگاری دین از دنیا»، پیشرفت علوم تجربی در دوره رنسانس محسوب می‌شود. در جهان اسلام این نظریه به شکل فراگیر مطرح نگردید؛ گرچه رگه‌هایی از این نظریه در سال‌های اولیه تمدن اسلام می‌توان یافت و معاویه اولین بانی و متفکر این نظریه است. در سال ۴۰ ه.ق وقتی معاویه قرارداد صلح با امام حسن علیه‌السلام را امضا کرد چنین گفت: «من با شما جنگ نکردم که نماز بخوانید و روزه بگیرید و حج برگزار کنید و یا زکات دهید. شما خود این کارها را می‌کنید، بلکه من با شما جنگ کردم تا بر شما حکومت کنم» (طباطبائی، شیعه در اسلام، ص. ۴۸).

علامه طباطبائی ذیل این مطلب می‌آورد: «معاویه اشاره می‌کرد که سیاست را از دیانت جدا خواهد کرد و نسبت به مقررات دینی ضمانتی نخواهد داشت و همه نیروی خود را در زنده نگهداشتن حکومت خود به کار خواهد بست.» حاکمان بعد نیز که با جامه آراسته به خلافت (به عنوان جانشین رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله) حکم می‌راندند، به دیانت حقیقی تن نمی‌دادند. با وجود این، در طول خلافت، حاکمان اسلامی سعی می‌کردند خود را پاسدار و حامی دین جلوه دهند (قدردان قراملکی، سکولاریزم در مسیحیت و اسلام، ص. ۱۱۶).

آیین مسیحیت و کلیسا دوران متمادی بر عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و حکومتی تسلط داشتند و به‌عنوان یک قطب قدرت در برابر قدرت امپراطوری به حساب می‌آمدند.

اما این هیبت و قدرت کلیسا از حوالی قرن چهاردهم، رو به افول گذاشت. از جمله علل و عوامل اولیه افول کلیسا و گسترش سکولاریزم در مسیحیت به اناجیل موجود، روایات حواریون و تفاسیر آباء کلیسا از نظریه جداانگاری دین و حکومت مربوط می‌شود. آباء کلیسا به این معنا قائل بودند که کار دنیا (سیاست و حکومت) برای امپراطوران و کار دین به کلیسا و آیین مسیحیت باشد و هر یک در امور یکدیگر دخالت نکند. اما اختلاف کلیسا با حکومت درباره منشأ مشروعیت حکومت و امپراطور بود، به این شکل که کلیسا مدعی بود که امپراطور باید مشروعیت خود را از کلیسا و خداوند اخذ کند و امپراطوران معتقد بودند که



حکومتشان الهی است و شاه سایه خداست و مشروعیت خویش را مستقیماً بدون واسطه کلیسا از خداوند دریافت می‌کند (کلاد مروردی و دیگران، آشنایی با علم و سیاست، ص. ۲۹، به نقل از: قدردان قراملکی، سکولاریزم در مسیحیت و اسلام، ص. ۲۱). این امر می‌توانست به چالش و تقابل کلیسا و امپراطوران بر سر حاکمیت و قدرت منتهی شود؛ ولی قدر متیقن این است که در طول تاریخ مسیحیت هیچ پایی بر مسند قدرت امپراطوری تکیه نکرده و اختلاط حکومت و دین به وجود نیامده و این دو قطب در جامعه مسیحی قرون وسطی به محدوده قدرت خود راضی گشتند. اما امپراطوران اغلب چشم طمع به حریم کلیسا داشته و خود را به عنوان جانشین خدا و حاکم بر کلیسا می‌دیدند و دخالت‌هایی در امور کلیسا داشتند. از جمله: دخالت حاکمان سیاسی به حق شرکت زمامداران در انتخاب کشیشان عالی‌رتبه و عزل و زندانی کردن پاپ بوده است (قدردان قراملکی، سکولاریزم در مسیحیت و اسلام، صص. ۲۰-۲۴). و امروزه آیین مسیحیت جدایی دین خود از سیاست و حکومت را پذیرفته و آبای کلیسا هیچ نوع داعیه حکومت و مسائل اجتماعی را ندارند و پاپ و کشیشان به موعظه، نصیحت‌ها و دعا‌های یکشنبه در کلیسا، آن هم برای جمعی بسیار محدود بسنده کرده‌اند (همان، ص. ۳۱).

### مفهوم‌شناسی

سکولاریزم (Secularism) در فرهنگ غرب در معانی مختلفی مانند: «غیر مقدس و غیر روحانی»، «عقلانیت»، «نوگرایی و مدرنیسم» و «جدایی دین و دنیا» به کار گرفته شده است. واژه سکولار (secular) برگرفته از واژه لاتینی *secularis*، مشتق از *saeculum* به معنای «نیا» یا «گیتی» در برابر «مینو» است و مفهوم کلاسیک مسیحی آن نقطه مقابل ابدیت و الوهیت است. سکولار یعنی آن‌چه به این جهان تعلق دارد و به همان اندازه از خداوند و الوهیت دور است. سکولاریزم با لحاظ تبار لغوی خود، همان مخالفت با تعلیم شرعیات و مطالب دینی، عرف‌گرایی و اعتقاد به اصالت امور دنیوی است. مثلاً *secular laws* به معنای قوانین عرفی، و *secular mysticism* به معنای عرفان ناسوتی است. در زبان انگلیسی متضاد *secular* (دنیوی و عرفی) واژه *sacred* (مقدس و دینی) است. نخستین کاربردهای این واژه در اواخر قرن سوم برای توصیف آن دسته از روحانیونی به کار می‌رفت که گوشه‌نشینی رهبانی را به سمت زندگی در دنیا ترک گفتند. در کلیسا در سده‌های میانه روحانیون به دو دسته تقسیم می‌شدند: دنیوی (سکولار) و منظم. روحانیون دسته اول چون «در دنیا» خدمت می‌کردند و نه در صومعه‌ها و روحانیون دسته دوم که اداره آیین‌های مقدس و تشکیلات کلیسا را عهده‌دار بودند و به زندگی مردم نظم و ترتیب می‌دادند به این نام نامیده می‌شدند (لوکاس، تاریخ تمدن، ج. ۱، ص. ۴۹۸، به نقل از: فرهنگ اندیشه، سال چهارم، بهار ۱۳۸۴، ص. ۱۲۷).



کلمه سکولاریزم در فرهنگ لغت‌ها و دائرةالمعارف‌ها در معانی زیر به کار رفته است: دنیاگرایی، لادینی، بی‌خدایی، اعراض از دنیا، طرفداری از اصول دنیوی و عرفی. البته گرچه معنای دنیاگرایی با معنای اعراض از دنیا ناسازگار است، این به علت تعاریف متفاوت از سکولاریزم است که سکولاریزم را با دینداری سازگار می‌داند، اما اجازه دخالت دین را در عرصه مسائل دنیوی نمی‌دهد. در اصطلاح، سکولاریزم به معنای نگرش دنیوی داشتن به ساحت‌های مختلف حیات انسانی از قبیل حکومت، فرهنگ، اقتصاد، اجتماع و غیره است (کریم‌پور قراملکی، ۱۳۸۴، ص. ۴۶).

به گفته محققان، بین سکولاریزم و سکولاریزاسیون تفاوت وجود دارد. سکولاریزم یک مکتب، مرام و ایدئولوژی است؛ اما سکولاریزاسیون یک پدیده خارجی است که در جامعه و جهان خارج تحقق می‌یابد. بنابراین، به طرز تفکرهایی مانند دینمداری، دنیاگرایی، دنیازدگی، دنیاپرستی، جدانگاری دین و دنیا، جدا شمردن دین از سیاست و غیره، سکولاریزم اطلاق می‌گردد؛ اما به فرآیندی که در طی آن، اندیشه دینی، اعمال دینی و نهادهای دینی نقش و اهمیت اجتماعی خود را از دست می‌دهند، سکولاریزاسیون گفته می‌شود (کریم‌پور قراملکی، ۱۳۸۴، ص. ۴۶). سکولاریزم از منظر لغت‌شناسی و اصطلاح‌شناسی، در ترجمه‌های فارسی با معادل‌هایی مانند دنیویت و این‌جهانی، عرفی شدن، دنیوی شدن، غیر دینی شدن، جدایی دین از سیاست و غیره بیان شده است که برخی مستقیم و برخی غیرمستقیم به این اصطلاح دلالت دارند و بین معانی لغوی و اصطلاحی آن فاصله چندانی نیست. وجه مشترک همه آن‌ها قداست‌زدایی و دین‌زدایی است. سکولاریزاسیون یعنی پروسه و جریان و فرآیندی که در طی آن دین از صحنه زندگی کنار زده می‌شود و نفوذ آن در جامعه کاهش می‌یابد؛ اما سکولاریزم یک ایدئولوژی است که بشر را بی‌نیاز از ارزش‌های الهی، اخلاق، معنویت و آموزه‌های وحیانی می‌داند (کریم‌پور قراملکی، ۱۳۸۴، ص. ۴۶).

سکولاریزاسیون یک پدیده و جریانی است که در متن جامعه و واقعیت خارجی رخ می‌دهد و از جنس فکر و معرفت نیست، اما سکولاریزم یک اندیشه و ایدئولوژی است و از جنس و سنخ فکر و معرفت است. سکولاریزم در این معنای مشخص، عمدتاً یکی از ویژگی‌های تمدن و فرهنگ دوره‌های جدید است و یکی از مؤلفه‌های مدرنیته غربی محسوب می‌شود. در حکومت، معنای سکولاریزم عدم دخالت باورهای مذهبی در امر حکومت و برتری دادن اصول حقوق بشر بر سایر ارزش‌ها است. در جامعه‌شناسی، سکولاریزم به هر موقعیتی که در آن جامعه مفهوم‌های مذهبی را در تصمیم‌گیری‌های خود کمتر دخالت دهد یا این مفاهیم کمتر موجب اختلاف شوند، گفته می‌شود. واژه سکولار در زبان لاتین به معنای «این جهانی»، «دنیوی»، «گیتیان» و متضاد با «دینی» یا «روحانی» است. امروزه وقتی از سکولاریزم به‌عنوان یک آموزه سخن می‌گویند، معمولاً مقصود هر فلسفه‌ای است که اخلاق را بدون ارجاع به جزئیات دینی بنا می‌کند و در پی پیشبرد دانش‌ها و روش‌های بشری است (کریم‌پور قراملکی، ۱۳۸۴، ص. ۴۶).

سکولاریزم عبارت است از گرایشی که طرفدار و مروج حذف یا بی‌اعتنایی و به حاشیه راندن نقش دین در ساحت‌های مختلف حیات انسانی از قبیل سیاست، حکومت، علم، عقلانیت، اخلاق و غیره است. سکولاریزم واژه‌ای است که نخستین بار در میانه سده نوزدهم در زبان انگلیسی به کار رفته و اصولاً بار ایدئولوژیک داشته است. در کاربرد نخستین آن، بر آموزه‌ای دلالت می‌کرد که مطابق آن اخلاقیات باید مبتنی بر ملاحظات اخلاقی و معطوف به سعادت دنیوی انسان باشد و مسائل مربوط به خدا و زندگی آخرت را باید کنار نهاد. بعداً سکولاریزم را به این معنای گسترده‌تر به کار بردند که مؤسسه‌های عمومی، به ویژه آموزش عمومی، باید سکولار باشند و نه دینی. در سده بیستم، این واژه معنای وسیع‌تری یافت که از معانی قدیم و نو واژه سکولار نشأت گرفته بود و امروزه آن را بیشتر همراه با «جدایی» نهادهای دینی و دولتی به کار می‌برند (کریم‌پور قراملکی، ۱۳۸۴، ص. ۴۶).

به نظر می‌رسد سکولاریزم نوعی گرایشی که طرفدار و مروج حذف یا بی‌اعتنایی و به حاشیه راندن نقش دین در ساحت‌های مختلف حیات انسانی از قبیل سیاست، حکومت، علم، عقلانیت، اخلاق و غیره است.

### زمینه‌های پیدایش سکولاریزم

تفکرات و عقاید سکولاریزم ریشه در دنیای غرب و جهان مسیحیت دارد؛ دورانی که آیین مسیحیت حاکمیت مطلق بر جامعه داشت و زمانی دیگر رقابت و کشمکش بین کلیسا و قدرتمندان و حاکمان بروز کرد و از قدرت کلیسا کاسته شد. در نهایت، کلیسا از مسند قدرت به کنار گذاشته شد و دینداران مسیحی دین خود را در کلیسا می‌جستند و جامعه آنان رنگ دین را از خود پاک کرد. در اینجا به برخی از زمینه‌های پیدایش سکولاریزم در آیین مسیحیت اشاره می‌شود. گفتنی است که مکتب سکولاریزم و پروسه سکولاریزاسیون در مغرب زمین عوامل مختلف و متفاوتی دارد که در این مجال کوتاه، پرداختن به همه آن‌ها امکان‌پذیر نیست؛ اما برای نمونه، به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

### علم‌گرایی

عصر نوزایی و رنسانس با شکوفایی علم همراه بود. این شکوفایی از زمان دانشمندانی مانند گالیله و کپلر شروع شد و با تغییر بسیاری از عقاید قطعی آن دوران (مانند اوضاع و احوال منظومه شمسی) همراه گردید و با ظهور نیوتن (۱۶۴۲-۱۷۲۷ م) به اوج خود رسید. پیشرفت علوم در ابتدا تضاد و مشکل بغرنجی را با مقوله دین به وجود نیاورد؛ حتی نیوتن همواره بر امور ماورای طبیعی تأکید می‌کرد. اما دیری نپایید که اوضاع دگرگون شد (جوادی آملی، ۱۳۸۱، صص. ۳۳-۳۴) و گردونه علم و دانش با چرخش خود ابطال بعضی از آموزه‌های علمی را که کلیسا آن‌ها را در ردیف آموزه‌های دینی قرار داده بود، موجب گردید (قدردان قراملکی، ۱۳۸۰، ص. ۸۴). برخی در این جهت بر اصطکاک علم و دین تأکید کردند و در مسیر تکیه بر علم و بی‌اعتنایی به مسائل معنوی و دینی گام برداشتند (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ص. ۳۴).



عکس‌العمل کلیسا در مقابل پیشرفت و تکامل علم، شدید و غیرمنصفانه بود، به گونه‌ای که کلیسا با نامقدس خواندن علوم خارج از کلیسا و تکفیر دانشوران و مبتکران، آنان را در دادگاه‌های تفتیش عقاید محکوم و مجازات می‌کرد. واکنش شدید کلیسا و چالش آیین کلیسا با علم این حس و تلقی را به وجود آورد که قطار علم و پیشرفت به حرکت در نمی‌آید، مگر اینکه سرنشینان آن از دین روی برگردانند یا حداقل آن را از مداخله در زندگی عرفی و دنیوی کنار بگذارند (قدردان قراملکی، ۱۳۸۰، ص. ۸۴). از مطالب یادشده می‌توان بوی تفکر جداانگاری دین و دنیا را به خوبی استشمام کرد (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ص. ۴۵). از این رو، علم‌گرایان مانند هولباخ و جامعه‌شناسان و مارکسیست‌ها خواهان حذف دین به دلیل مانع شدن در راه تمدن و پیشرفت شدند. در قرون وسطی، بحث علمی و حکمی تقریباً به آنچه در مدارس دیر و کلیسا می‌گذشت، منحصر بود که از آن با عنوان اسکولاستیک یاد می‌کنند. اسکولاستیک بر دو اصل متکی بود: یکی متون مسیحیت و دیگری اندیشه یونان باستان. در این میان، متون کلیسایی مشتمل بر احکامی بود که با عقل قابل اثبات و حتی قابل فهم نبود. به نظر آبابی کلیسا، این احکام باید بدون چون و چرا پذیرفته می‌شد. آن‌ها با جمود بر ظواهر متون انجیل، به اصطلاح نص‌گرایی، قرائتی را از مسیحیت ارائه می‌دادند که با عقل و علم سازگار نبود. تکفیر و ارتداد مخالفان یکی دیگر از آموزه‌هایی بود که آبابی کلیسا بسیار از آن طرفداری می‌کردند. آنان هر انسانی را که در مقابل تفسیر و توجیه آرای کلیسایی مخالفت می‌کرد یا نظر دیگری داشت که با طبع متولیان کلیسایی سازگاری نداشت، در اولین فرصت وی را متهم به ارتداد و خروج از دین می‌کردند و با این حربه، وی را در وضعیتی نابرابر و برگشت‌ناپذیر قرار می‌دادند تا مجبور به عقب‌نشینی و پس گرفتن رأی خود باشد (رک: کریم‌پور قراملکی، ۱۳۸۴، ص. ۴۶).

### انسان‌محوری

اصل واژه لاتینی انسان‌محوری یا اومانیسیم (Humanism) از "Homo" به معنای انسان آمده است. اومانیسیم جنبشی فلسفی و ادبی است که در نیمه دوم قرن چهاردهم از ایتالیا آغاز و به کشورهای دیگر اروپایی گشاده شد. این جنبش یکی از عوامل فرهنگ جدید را تشکیل می‌دهد و فلسفه‌ای است که ارزش یا مقام انسان را ارج می‌نهد و او را میزان همه چیز قرار می‌دهد و به بیانی دیگر، سرشت انسانی و حدود و علایق و طبیعت آدمی را اصل قرار می‌دهد. اومانیسیت‌ها مصمم بودند تا آن حیات روحی را که انسان در عصر کلاسیک دارا بود و در قرون وسطی از دست داده بود، دیگر بار از طریق ادبیات کلاسیک به او بازگردانند و آن همان روح «آزادی» بود که ادعای خودمختاری و خودرهبری آدمی را توجیه می‌کرد و به او اجازه می‌داد تا در حالی که خود را گرفتار طبیعت و تاریخ می‌بیند، به دنبال قابلیت‌هایی باشد تا بتواند طبیعت و تاریخ را قلمرو حکومت خود سازد (زیبایی‌نژاد و سبحانی، ۱۳۸۱، ص. ۱۸).

مکتب اومانیسم انسان را یگانه حقیقت آفرینش فرض کرده و آن را به جای خدا می‌نشاند؛ بنابراین در تضاد با خدامحوری است و در شکل افراطی‌اش هرگونه اندیشه متافیزیکی مانند وحی الهی را انکار می‌کند. با فرض بشر به عنوان مالک و فرمانروای عالم، بت جدیدی به نام انسان اختراع کرده و پرستش آن را ترویج می‌کند. اومانیسم در واقع به معنای پرستش انسان است نه انسان‌دوستی یا تکریم انسان که مورد تأکید اسلام و سایر ادیان توحیدی است. پیشینه اومانیسم به یونان باستان بازمی‌گردد که خدایان صفات و حتی صورت انسانی داشتند و اندام انسان مهم‌ترین مسئله در هنر نقاشی و مجسمه‌سازی بود. پس از ظهور مسیحیت و رسمی شدن آن در امپراتوری روم با فرمان کنستانتین، حاکمیت سیاسی-فرهنگی نیز در کنار رهبری دینی تحت اختیار کلیسا درآمد. تقریبات کلیسا در قرون وسطی در مواجهه با ارزش انسان و کرامت او موجب واکنش افراطی در توجه به انسان و پیدایش اومانیسم شد. برخی از آراء و رفتارهای ضدانسانی کلیسا که همواره تأکید و ترویج می‌شد عبارت‌اند از: انسان ذاتاً موجودی گنهگار است؛ انسان هیچ اختیاری از خود ندارد؛ عقل و علم انسانی مغایر دین و هر کار علمی دخالت شیطانی در امور عالم و ضد عبودیت است؛ دین و دنیا، لذاپذ روحانی و جسمانی همواره مخالف و مغایر هم و غیرقابل جمع هستند؛ مردم نسبت به عقاید و افکار خود اختیاری در برابر کلیسا ندارند؛ مالکیت آسمان، بخشش گناهان، فروش اراضی بهشت از اختیارات کلیساست. در اثر این تقریبات و نادیده گرفتن کرامت انسانی، نخستین مخالفت‌ها بر ضد کلیسا، امپراتوری و فتودال‌ها در جنوب ایتالیا آغاز شد و در قرن ۱۴ تا ۱۶ سراسر ایتالیا و سپس آلمان، فرانسه، اسپانیا و انگلستان را فرا گرفت. مخالفان مدعی احیای کرامت انسانی بودند و ابتدا با زنده کردن ادبیات کلاسیک روم و یونان سعی در بازگرداندن آزادی از دست رفته داشتند. ایشان با تکیه بر آزادی خرد و مخالفت با ریاضت‌های دینی در صدد بودند تا لذاپذ جسمانی که در کلیسا مورد غفلت بود را هدف نهایی بشر معرفی کرده و زهد و پرهیزکاری را عامل منفی در کسب لذت و سود تلقی کنند (رک: قدردان قراملکی، ۱۳۸۰، ص. ۱۰۳).

کم‌کم دین منافی آزادی انسانی و تنها به عنوان ابزاری برای خدمت به خواسته‌های او تفسیر شد. عالم غیب به فراموشی سپرده شده و مادی‌گرایی اساس کار قرار گرفت و سرانجام با تلقی تقابل دین و دنیا، لذت‌های دنیوی ترجیح داده شد. اولین بار در رم در بحث از انسانیت با عنوان «انسان انسانی» در مقابل «انسان الهی» مورد توجه قرار گرفت (قدردان قراملکی، ۱۳۸۰، ص. ۱۰۳). تاریخ شکل‌گیری اومانیسم به اواخر قرن سیزدهم در جنوب ایتالیا برمی‌گردد. این مکتب ابتدا به شکل جنبش ادبی پدیدار شد (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ص. ۵۳). ماکیاولی در سده پانزدهم شالوده ایده فوق را در سیاست و فلسفه بنیان نهاد، آن‌جا که رضایت بنده خدا را بر خدا مقدم داشت و گفت: «آنچه بنده خدا را راضی می‌کند، خدا را هم راضی می‌کند» (قدردان قراملکی، ۱۳۸۰، ص. ۱۰۳). این اندیشه در رنسانس جوانه زد (زیبایی‌نژاد و سبحانی، ۱۳۸۱، ص. ۱۸) و اعتماد فزاینده و خوش‌بینی به انسان در سده هجدهم این اندیشه را ترویج کرد (قدردان



قراملکی، ۱۳۸۰، ص. ۱۰۳). اومانیسیم در آغاز به بهره‌مندی از برکات زندگی در جهانی پیشرفته با استفاده از قانون اعتدال نظر داشت و شعارش بهره‌مندی سالم و عادی از امور دنیایی بود: «کامل باش و سالم باش و به تن و جان، توانا باش و فرصت برای رشد در این جهان غنی از دست مگذار» (رک: زیبایی‌نژاد و سبحانی، ۱۳۸۱، ص. ۲۰). اما اومانیسیم به همین سطح باقی نماند و سودهای بلندپروازانه بر سر می‌پروراند. از این‌رو این ایده انسان را محور و مدار کائنات دانست. در این رویکرد بر شایستگی علم و عقل تأکید ویژه صورت گرفت؛ این تأکید به اندازه‌ای بود که این دو در زندگی انسان جایگزین وحی شدند و انسان در شکل‌گیری تمدن و سعادت خود را بی‌نیاز از وحی دانست و تمام برنامه‌ها و شریعی که به نفع انسان منتهی نمی‌شد را فاقد اعتبار خواند (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ص. ۵۳).

مهم‌ترین اصول فکری اومانیسیم عبارت‌اند از:

- محوریت انسان در مقابل محوریت خداوند. انسان میزان همه امور و مرکز عالم است؛ مالک مطلق هستی اوست و تمام امور باید توسط او ارزش‌گذاری شود. گرچه برخی گرایش‌های اومانستی از مذهب و اعتقاد به خدا سخن می‌گویند، لیکن این پای‌بندی فقط برای جلوگیری از بی‌نظمی اجتماعی است و در این گرایش‌ها نیز اومانست‌های خداپرست انسان و آزادی او را هدف و شناخت خدا را وسیله می‌دانند.
- تأکید بر آزادی و اختیار انسان: قدرت و سرنوشت انسان به خود او واگذار شده و حاکمیت تقدیر الهی مردود است؛ افراد از قید کلیسا و دین آزادند و می‌توانند بر دین، تاریخ، طبیعت و دولت مسلط شوند (در مواجهه با سلب اختیار انسان در قرون وسطی).
- عقل برتر انسان: خرد انسان برابر با خرد خداوند و چه‌بسا بالاتر از آن است؛ عقل انسان رهبری بشر را بر عهده گرفته و دین را از فرماندهی و هدایت خلع می‌کند؛ عقل اومانستی عقلی خودبنیاد و بی‌نیاز از وحی است.
- طبیعت‌گرایی: قلمرو انسان طبیعت است و او با حواس خود می‌تواند با آن ارتباط یابد؛ بنابراین متافیزیک و امور غیبی تحقیر شده و توجه به جهان غیرمادی برای حل مشکلات بشر، تلاشی برای ضعیف و بی‌ارزش کردن عقل انسان است؛ پس تمام نظریه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و غیره باید از مبانی مابعدالطبیعی دور باشد.
- مدارا: با اصالت دادن به انسان همه رفتارها و عقاید انسانی ارزشمند می‌شوند (این تفکر تا حدی متأثر از جنگ‌های مذهبی قرن ۱۶ و ۱۷ بود)؛ تمام عقاید و مذاهب حتی مذاهب توحیدی و الحادی، اصیل و خرافی از یک ریشه هستند پس صاحبان آن‌ها باید با هم مدارا داشته باشند؛ جامعه باز و دموکراسی بهترین تضمین‌کننده حقوق انسانی است.

اومانیسیم از جهات مختلف شاخه‌های متعددی می‌پذیرد از جمله اومانیسیم فردگرا، جمع‌گرا، ادبی، فلسفی، دینی، الحادی و غیره (قدردان قراملکی، ۱۳۸۰، ص. ۱۰۳). پیکودلا میراندولا (۱۴۶۳-۱۴۹۴) ایمان به انسان را در خطابه معروف مقام انسان مطرح می‌کند. در این خطابه از قول خداوند آمده است: «ای آدم من به تو به مقامی از پیش مقدرشده یا سیمایی مخصوص و با امتیازات ویژه‌ای اعطا نکرده‌ام زیرا تو باید سرشت خویش را بدون فشار هرگونه حصار و صرفاً به وسیله قدرت اختیاری که به تو واگذار کرده‌ام معین نمایی. من تو را مرکز جهان قرار داده‌ام به طوری که می‌توانی از آن نقطه آنچه را در جهان است بهتر ببینی. من تو را آسمانی یا زمینی، فانی یا باقی نساخته‌ام در حالی که می‌توانی مانند یک استاد مطلق و مختار قالبی بریزی و خود را به همان شکل که انتخاب کرده‌ای بسازی» (زیبایی‌نژاد و سبحانی، ۱۳۸۱، ص. ۲۰). سال‌ها بعد اومانیسیت فرانسوی چارلز بویل (۱۴۷۵-۱۵۵۳) در کتابش با نام سلپینت درباره این موضوع بحث کرد، در آن‌جا انسان خردمند با پرومتوس برابری می‌کند و برابری وی در خردی است که پرومتوس به نیروهای انسانی اعطا کرده‌است تا طبیعت وی را کمال بخشد. به این ترتیب اومانیسیت‌ها معتقد بودند که خرد آدمی که برابر با خرد خداست قادر است تا به تنهایی بر انسان و نظام بشری حکومت نماید (زیبایی‌نژاد و سبحانی، ۱۳۸۱، ص. ۱۸). از طرفی براساس روان‌شناسی اومانیسیتی «مفهوم خویش» یک نقطه محوری است. در این ترکیب شخصی در نظریه روان‌درمانی کارل راجرز (متولد ۱۹۰۲) طرح شده است که دریافت‌های او در مورد دنیای اطرافش بر طبق تجربه شخصی او می‌باشد. این دریافت‌ها فرد را صرفاً به سمت برطرف کردن نیازهای «خویش» سوق می‌دهد. راجرز تأکید می‌کند که فرد در سیر بالندگی خویش برای خودفعلیتی (خود شدن)، خودصیانتی (خودنگهداری) و خودرفعتی (خود را بالاتر بردن) تلاش سختی می‌کند... لودویک بنیس وانجر (۱۸۸۱-۱۹۵۷) روان‌پزشک سویسی و پیشرو قدیمی روان‌شناسی اگزستانسیالیستی بر مفهوم «طرح جهانی» که در آن به کلیت وجود انسانی توجه کرده بود، تأکید کرد. بر طبق نظریه او، انسان محصول محیطش نیست بلکه خالق محیط خویش است. در این طرز تلقی رشد و بلوغ به صورت فرآیندی در نظر گرفته شده است که در طول آن فرد تحقق می‌یابد و از نظام ارزش‌های خویش تبعیت می‌کند. ملاحظه می‌شود که روان‌شناسی اومانیسیتی به انسان به‌عنوان موجودی کاملاً متمرکز بر خود توجه می‌کند. در این دیدگاه، هر یک از انسان‌ها یگانه و منحصر به فرد است (و نه به صورت افرادی از یک نوع مشترک) و هر فردی حتی در مورد نظام ارزشی حاکم بر رفتارش کاملاً قائم به خود می‌باشد؛ گویی در دیدگاه اومانیسیت‌ها علل فاعلی و غایی نیز در درون انسان قرار دارد تا جایی که نه تنها فرد به صورتی منفرد و بریده از علل خارجی به فعلیت رساننده تمامی استعدادها و قوای خویش است بلکه حتی در بردارنده غایت وجودی خود نیز می‌باشد و در طریق خودفعلیتی، خودصیانتی و خودرفعتی کاملاً تنها و قائم به خویشتن است که این تنهایی اگزستانس [وجود مقید] به عقیده روان‌شناسان چون کلارک مستکاس به اضطراب افراط‌آمیزی منجر می‌شود. اکثر مکاتب فلسفی بعد از رنسانس، به نحوی



ریشه‌ای، از تفکر اومانیستی متأثر می‌باشند. به عنوان مثال: کمونیسم که بیشترین نظریات را در باب مردم‌گرایی ارائه داده است؛ پراگماتیسم که بر اصالت عمل تکیه می‌کند؛ پرسونالیسم که برای روح آدمی بیشترین قدرت تأثیر را قائل است و اگزیستانسیالیسم که تأکید فراوان بر وجود بالفعل آدمی دارد، همگی به انسان به عنوان وجودی قائم به ذات که خود فاعل و غایت خویش است نظر کرده‌اند (قدردان قراملکی، ۱۳۸۰، ص. ۱۰۳).

### نقش کلیسای مسیحی در پیدایش سکولاریزم

کلیسا و آموزه‌های مسیحی نقش برجسته‌ای در شکل‌گیری سکولاریزم داشته‌اند. در این بخش، به دو عامل اصلی الهیات و آموزه‌های مسیحیت و سنت تاریخی و اجتماعی کلیسا پرداخته می‌شود که زمینه‌ساز ظهور و گسترش این جریان در جهان غرب شدند.

#### ۱. الهیات و آموزه‌های مسیحیت

نقش الهیات و آموزه‌های مسیحیت در شکل‌گیری سکولاریزم غیرقابل انکار است، به‌ویژه به دلیل وجود برخی آموزه‌های عقل‌ناپذیر که با عقلانیت مدرن ناسازگار بودند. در ادامه، به برخی از این آموزه‌ها اشاره می‌شود:

#### الف) عقل‌گریزی و ایمان منهای عقل

عقلانیت یکی از اصول اساسی نظریه سکولاریزم است که عقل را برای حل مسائل بشری و اموری که دین به آن‌ها نظر دارد، کافی می‌داند. سکولاریزم بر این باور است که عقلانیت می‌تواند هر مشکلی را در زندگی حل کند و تکیه‌گاه مطمئنی برای رفع مشکلات بشر است (قدردان قراملکی، ۱۳۸۰، ص. ۸۴). در مقابل، در آیین مسیحیت، برخی آموزه‌ها مانند تثلیث، تجسد، گناه نخستین، فدا و فروش آموزش‌نامه با عقل ناسازگار بودند. در قرون وسطی، بحث علمی و حکمی تقریباً به آنچه در مدارس دیر و کلیسا می‌گذشت، منحصر بود که از آن با عنوان اسکولاستیک یاد می‌کنند. اسکولاستیک بر دو اصل متکی بود: متون مسیحیت و اندیشه یونان باستان. متون کلیسایی مشتمل بر احکامی بودند که با عقل قابل اثبات و حتی قابل فهم نبودند و به نظر آباء کلیسا، باید بدون چون‌وچرا پذیرفته می‌شدند. این نص‌گرایی و جمود بر ظواهر متون انجیل، قرائتی از مسیحیت ارائه می‌داد که با عقل و علم سازگار نبود. در اواخر قرون وسطی، برخی کیشیان این اندیشه را ترویج می‌کردند که مسیحیت صرفاً ایمانی مبتنی بر اراده انسانی است و نمی‌توان آن را بر پایه‌های عقلی بنا کرد. به نظر آن‌ها، جوهره ایمان، محبت و عشق است و دخالت عقل، این جوهره را فرومی‌ریزد. این رویکرد، که عقل را از دین کنار می‌زد، به حفاظت از آموزه‌هایی مانند تثلیث و تجسد منجر شد، اما واکنش‌های شدیدی را برانگیخت که شکل افراطی آن به اومانیسم انجامید.

ژیلسون معتقد است که یکی از علل پیدایش رنسانس، تبدیل دین به اصالت ایمان در پایان قرون وسطی بود که جنبه عقلی آن را از دست داد (رک: کریمپور قراملکی، ۱۳۸۴، ص. ۴۶).

### ب) تثلیث

آموزه تثلیث یکی از جنجالی‌ترین مباحث در تاریخ مسیحیت است که چالش جدی بین عقل و ایمان ایجاد کرد. کلیسا تلاش‌های بسیاری برای عقلانی کردن این آموزه انجام داد، اما عقل به صراحت آن را انکار می‌کند. به‌ناچار، مسیحیت تثلیث را امری ایمانی دانست که باید بدون استدلال پذیرفته شود. آنسلم قدیس در این باره می‌گوید: «ایمان می‌آورم تا بفهمم» (قدردان قراملکی، ۱۳۸۰، ص. ۳۵). بر اساس تعالیم کلیسا، ایمان به نجاتی که عیسی مسیح آورده، از جانب خداست و عمل‌آمزش و تقدیس پس از بازگشت مسیح به‌وسیله روح‌القدس ادامه می‌یابد. این ساختار سه‌گانه (خدا، مسیح، روح‌القدس) با وحدت الهی در تورات ناسازگار بود و حتی پس از شورای نیقیه (قرن دوم) و شورای قسطنطنیه (۳۸۱ م) که این آموزه را تأیید کردند، همچنان محل مناقشه باقی ماند (کریمپور قراملکی، ۱۳۸۴، ص. ۴۶).

### ج) تجسد، گناه نخستین و فدا

یکی از اساسی‌ترین عقاید مسیحیت، آموزه فدا است که نجات بشریت را به مرگ عیسی (ع) نسبت می‌دهد. مسیحیان معتقدند انسان در خلقت اولیه پاک آفریده شد، اما پس از گناه آدم، این پاکی را از دست داد و چون توان پاک کردن این گناه را نداشت، خداوند بیگانه‌فرزندش، مسیح، را که هم‌ذات با او بود، فرستاد تا با زندگی در میان بشر و مصلوب شدن، کفاره گناهان بشریت شود. پولس در رساله به رومیان می‌گوید: «همه گمراه و جمیعاً باطل گردیده‌اند» (کتاب مقدس، رساله پولس به رومیان، ۳:۱۲، ص. ۱۲۲۹) و «خدا محبت خود را در ما ثابت می‌کند که هنوز ما گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد» (همان، ۵:۸). این آموزه که گناه ذاتی آدم به همه انسان‌ها منتقل شده و تنها با قربانی شدن مسیح قابل‌آمزش است، از نظر منطقی و اخلاقی برای بسیاری از متفکران، از جمله پلاگیوس و روشنفکران پروتستان، غیرقابل قبول بود و به‌عنوان توهین به انسانیت تلقی شد (کریمپور قراملکی، ۱۳۸۴، ص. ۴۶).

### د) فروش آموزش‌نامه

یکی دیگر از عوامل مؤثر در پیدایش سکولاریزم، فروش برگه‌های آموزش‌نامه بود که بر اساس آن، عفو گناه و قول بهشت از سوی کشیشان به فروش می‌رسید. این عمل، که با استناد به سخن مسیح به پطرس («کلیدهای ملکوت آسمان را به تو می‌سپارم»، انجیل متی، ۱۶:۱۹) توجیه می‌شد، نزد مردم و روشنفکران، از جمله لوتر و کالون، مورد انتقاد شدید قرار گرفت، زیرا ظاهراً آزادی در ارتکاب گناه را ترویج می‌کرد و ایمان مردم را مورد سوءاستفاده قرار می‌داد (کریمپور قراملکی، ۱۳۸۴، ص. ۴۶).



## ه) عصمت پاپ

از اواخر قرن دوم میلادی، کلیسای رم برتری خود را بر دیگر کلیساها ادعا کرد و اسقف رم، که پاپ نامیده شد، به عنوان جانشین پطرس قدیس و قائم مقام عیسی در زمین، معصوم تلقی گردید. این عصمت در شورای واتیکان (۱۸۶۹) به صورت رسمی تأیید شد. این باور که پاپ از هر خطا و لغزشی به دور است، امکان تخطئه مخالفان را به راحتی فراهم می‌کرد و بذرها دوری از کلیسا را در ذهن مردم کاشت (کریم‌پور قراملکی، ۱۳۸۴، ص. ۴۶).

## ۲. سنت تاریخی و اجتماعی کلیسا

### الف) انجیل و ناسازگاری با حکومتمداری

یکی از مهم‌ترین ریشه‌های ظهور سکولاریزم در فرهنگ غربی، آموزه‌های عهد جدید است که صراحتاً جدایی امور دنیوی و الهی را ترویج می‌کند. انجیل متی می‌گوید: «مال قیصر را به قیصر ادا کنید و مال خدا را به خدا» (متی، ۲۲: ۲۱، ص. ۱۱۱۹). همچنین، در پاسخ عیسی به پیلاطس آمده است: «پادشاهی من از این جهان نیست» (یوحنا، ۱۸: ۳۶). این رویکرد با امتناع عیسی از تشکیل حکومت تقویت شد: «عیسی چون دانست که می‌خواهند او را به زور پادشاه سازند، باز تنها به کوه برآمد» (یوحنا، ۶: ۱۵، ص. ۱۲۲۵). پولس نیز در رساله به رومیان، اطاعت از قدرتهای دنیوی را توصیه می‌کند: «هر شخصی مطیع قدرتهای برتر بشود؛ زیرا که قدرتی جز خدا نیست» (رساله به رومیان، ۱۳: ۱-۲). این متون زمینه‌ای نظری برای جدایی دین از سیاست فراهم کردند (قدردان قراملکی، ۱۳۸۰، ص. ۳۵).

### ب) فقدان قوانین حکومتی و اجتماعی

یکی از دلایل طرفداران سکولاریزم، فقدان قوانین اجتماعی و حکومتی در آیین مسیحیت است. برخلاف ادیانی که احکام حکومتی و اجتماعی ارائه می‌دهند، انجیل عمدتاً به عقاید و امور قلبی مربوط است و فاقد قوانین جامع حکومتی و اجتماعی است. حتی مسیحیانی که تا نیمه اول قرن اول میلادی به شریعت تورات پایبند بودند، در شورای اورشلیم (۵۰ م) شریعت موسی را که شامل برخی احکام اجتماعی بود، ملغی کردند. پروفسور لطفی لوینان می‌گوید: «مسیح هیچ‌گاه برای اجتماعات، قانون‌هایی موقتی مشتمل بر اوامر و نواهی تدوین نکرد» (رک: قدردان قراملکی، ۱۳۸۰، صص. ۳۵-۳۶).

### ج) تبدیل ولایت الهی به ولایت دنیوی

پیشرفت صنایع و علوم در دوره روشنگری (قرون ۱۶ تا ۱۸) این پرسش را در اذهان اندیشمندان ایجاد کرد که آیا دین و کلیسا گرهی از مشکلات جامعه می‌گشاید یا صرفاً خرافات و تکالیف شاق را تحمیل می‌کنند؟ این شبهات، که از ضعف دین در اداره دنیا ناشی می‌شد، سلطنت الهی انجیل را به مقامی

آسمانی محدود کرد و ولایت الهی به ولایت دنیوی تبدیل شد. انسان به تدریج جای خدا را گرفت و عالم به جهانی مستقل از دین بدل شد (کریم‌پور قراملکی، ۱۳۸۴، ص. ۴۶). این تحول، نشانه‌ای از تغییر بزرگ در تفکر اروپا بود که خدا را به حاشیه راند و زمینه‌ساز سکولاریزم شد.

#### د) تکفیر و ارتداد مخالفان

آبای کلیسا مخالفان خود را به ارتداد متهم و از طریق دادگاه‌های تفتیش عقاید (انگیزسیون) سرکوب می‌کردند. این دادگاه‌ها با مجازات‌هایی چون شلاق، سوزاندن پاها و زندان، مخالفان را وادار به عقب‌نشینی می‌کردند. دانشمندانی چون گالیه، جوردانو برونو، راجر بیکن و ژان ژاک روسو از جمله قربانیان این رویکرد بودند. ژیلسون می‌گوید: «در قرن یازدهم، کمتر منطقی‌ای یافت می‌شود که به بدعت متهم نشده باشد» (کریم‌پور قراملکی، ۱۳۸۴، ص. ۴۶). این تحجر، کلیسا را به مانعی در برابر پیشرفت علمی تبدیل کرد و به تقویت تفکر سکولار کمک نمود.

#### مقایسه تطبیقی با جهان معاصر اسلام

در بررسی عوامل سکولاریزم در مسیحیت، الهیات عقل‌ستیز، فساد کلیسا، علم‌گرایی و انسان‌محوری به‌عنوان عوامل کلیدی شناسایی شدند که منجر به حاشیه‌رانی دین از عرصه‌های عمومی شدند (قدردان قراملکی، ۱۳۸۰، ص. ۸۴). این بخش به مقایسه تطبیقی این عوامل با وضعیت جهان معاصر اسلام می‌پردازد، با تأکید بر شباهت‌ها و تفاوت‌ها، پتانسیل بروز سکولاریزم در جوامع اسلامی، و پیشنهادهایی برای پیشگیری. مقایسه نشان می‌دهد که گرچه برخی عوامل مشابه در جهان اسلام وجود دارد، تفاوت‌های ساختاری مانند احکام اجتماعی اسلام می‌تواند مانع گسترش سکولاریزم شود (کریم‌پور قراملکی، ۱۳۸۴، ص. ۴۶).

#### الهیات و آموزه‌ها

در مسیحیت، آموزه‌هایی مانند تثلیث و گناه نخستین با عقل مدرن ناسازگار بودند و به حاشیه‌روی دین کمک کردند (قدردان قراملکی، ۱۳۸۰، ص. ۳۵). در جهان معاصر اسلام، برخی تفسیرهای جزمی از متون دینی، مانند جمود بر ظواهر بدون توجه به عقل، شباهت‌هایی ایجاد می‌کند. برای مثال، در برخی جوامع اسلامی، تأکید بر نص‌گرایی بدون بازخوانی معاصر می‌تواند عقلانیت را به چالش بکشد (سروش، ۱۳۸۵، ص. ۱۲۳). با این حال، تفاوت کلیدی اسلام در تأکید قرآن بر عقل (مانند آیه ۱۹۱ سوره آل عمران) است که امکان سازگاری با مدرنیته را فراهم می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ص. ۵۳). پتانسیل سکولاریزم در اسلام زمانی افزایش می‌یابد که تفسیرهای افراطی، دین را از عقل جدا کنند، مشابه مسیحیت.



## رخدادهای تاریخی و فساد

فساد مالی و اخلاقی کلیسا (مانند فروش آمرزش نامه) اعتماد عمومی را کاهش داد و به سکولاریزم منجر شد (ویل دورانت، ۱۳۷۰، ج. ۵، ص. ۶۲). در جهان معاصر اسلام، فساد برخی حاکمان شباهت‌هایی دارد و می‌تواند به بی‌اعتمادی به دین منجر شود (کدیور، ۱۳۸۸، ص. ۱۴۵). تفاوت اصلی در اسلام، وجود احکام فقهی ضدفساد (مانند نهی از ربا و تأکید بر عدالت) است که اگر اجرا شوند، مانع می‌شوند. پتانسیل سکولاریزم در اسلام با فساد نهادهای دینی افزایش می‌یابد، اما مقاومت فرهنگی (مانند جنبش‌های اصلاحی) می‌تواند آن را مهار کند.

## علم‌گرایی

علم‌گرایی در مسیحیت با چالش‌هایی مانند محاکمه گالیله همراه بود و دین را مانع پیشرفت جلوه داد (مطهری، ۱۳۸۵، ج. ۱، ص. ۴۸۷). اما قرآن علم را ترویج می‌کند (مانند «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» (زمر: ۹)، «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (نحل: ۴۳)). شباهت در مقاومت برخی علما با علم مدرن وجود دارد، اما تفاوت در سازگاری تاریخی اسلام با علم (مانند عصر طلایی اسلامی) است (بازرگان، ۱۳۷۵، ص. ۸۹). پتانسیل سکولاریزم افزایش می‌یابد اگر جوامع اسلامی علم را از دین جدا کنند، اما ادغام آن‌ها می‌تواند پیشگیری کند.

## انسان‌محوری

اومانیزم در مسیحیت با تأکید بر انسان به‌عنوان محور کائنات، دین را به حاشیه راند (زیبایی‌نژاد و سبحانی، ۱۳۸۱، ص. ۱۸). در جهان معاصر اسلام، روشنفکری دینی انسان‌محوری را با خلیفه‌الله بودن سازگار می‌کند، اما شکل افراطی آن سکولاریزم را ترویج می‌دهد. تفاوت در اسلام، تأکید بر توحید است که انسان را عبد خدا می‌داند (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ص. ۵۳). پتانسیل سکولاریزم با مدرنیزاسیون افزایش می‌یابد، اما بازگشت به منابع اصیل می‌تواند مانع شود.

## نتیجه‌گیری

الهیات مسیحی و آموزه‌های کلیسا نقش اساسی در پی‌ریزی سکولاریزم و طرد دین سنتی مسیحیت داشت. آباء کلیسا با تمسک به ظواهر آیات انجیل «نص‌گرایی» از مسیحیت قرائتی ارائه می‌دادند که هم‌ساز با عقل و علم نبود و هرگونه مخالفت با این اندیشه‌ها بدعت در دین شمرده می‌شد. انعطاف نداشتن کلیسا نسبت به اندیشه رایج از یک طرف و رشد گسترش علوم تجربی از طرف دیگر و شکل‌گیری تعارض و چالش میان علم و آموزه‌ها، نقش بسزایی در پیدایش سکولاریزم داشت.

شاید بتوان گفت که در شکل‌گیری سکولاریزم نقش کلیسا و آموزه‌های آن کمتر از نقش توسعه و پیشرفت علم و ظهور جریان مدرنیته نیست. مجموعه این دو جریان زمینه‌های بروز و ظهور و شکل‌گیری جریان سکولاریزم را فراهم آورد. بنابراین این روند تاریخی می‌تواند در سایر ادیان هم جاری و ساری گردد. ادیان ابراهیمی مانند اسلام و یهودیت و آیین و مذاهبی که به نحوی به مسائل روحانی و عرفانی می‌پردازند، با خطر مواجه با سکولاریزم مواجه هستند و اگر آنچه در جامعه مسیحی رخ داد در جوامع دینی دیگر هم رخ دهد، سرنوشتی شبیه جهان مسیحیت دامن‌گیر آن‌ها خواهد و سکولاریزم در جهان جامعه دینی آنان رسوخ خواهد کرد.

مقایسه نشان می‌دهد که شباهت‌هایی مانند فساد و عقل‌ستیزی وجود دارد، اما تفاوت‌های ساختاری اسلام (احکام اجتماعی، تأکید بر عقل) پتانسیل سکولاریزم را کاهش می‌دهد. برای جلوگیری، پیشنهاد می‌شود: ۱. بازخوانی الهیات با تأکید بر عقل؛ ۲. مبارزه با فساد از طریق فقه پویا؛ ۳. ادغام علم و دین در آموزش. این اقدامات می‌تواند جوامع اسلامی را از تکرار الگوی مسیحی حفظ کند.



## منابع

- قرآن کریم.  
 کتاب مقدس.  
 یازارگاه، بهاء‌الدین. (۱۳۷۵). تاریخ فلسفه سیاسی (جلد ۱). تهران: انتشارات زریاب.  
 جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۱). نسبت دین و دنیا. قم: انتشارات اسراء.  
 خداوندان اندیشه سیاسی. (۱۳۷۸). (جلد ۱). تهران: انتشارات سمت.  
 دوران، ویل. (۱۳۷۰). تاریخ تمدن. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.  
 رامیار، محمود. (۱۳۶۰). بخشی از نبوت اسرائیلی و مسیحی (در راه حق). قم: انتشارات در راه حق.  
 زیبایی‌نژاد، محمدرضا، و سبحانی، محمدتقی. (۱۳۸۱). درآمدی بر نظام شخصیت زن در اسلام (بررسی مقایسه‌ای دیدگاه اسلام و غرب). قم: دارالنور.  
 طباطبائی، سید محمدحسین. (۱۳۸۵). شیعه در اسلام (چاپ بیستم). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.  
 فرهنگ اندیشه. (۱۳۸۴). سال چهارم (بهار ۱۳۸۴). تهران: انتشارات فرهنگ اندیشه.  
 قدردان قراملکی، محمدحسن. (۱۳۸۰). سکولاریزم در مسیحیت و اسلام. قم: انتشارات بوستان کتاب.  
 کریم‌پور قراملکی، علی. (۱۳۸۴). «مقدمه نگاهی به علل دینی و مذهبی ظهور سکولاریزم در مغرب زمین». رواق اندیشه، (۴۶)، ۴۶-۵۰.  
 لطفی، لوینان. (۱۳۵۸). مذهب و تجدد دین. تهران: انتشارات نامعلوم.  
 لوکاس، هنری. (۱۳۶۶). تاریخ تمدن (ترجمه عبدالحسین آذرنگ). تهران: انتشارات کیهان.  
 مطهری، مرتضی. (۱۳۸۵). مجموعه آثار (چاپ یازدهم). تهران: انتشارات صدرا.